

واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سوراآبادی

* ندا حیدرپور نجف‌آبادی

** علی صفری آق‌قلعه

پیشکشی ناچیز به استاد جلال متینی

چکیده

فارسی‌زبانان در دوره اسلامی از خط عربی برای نگارش آثار خود استفاده کردند. برخی کاستی‌ها در این خط موجب شده است تا شماری از ضبط‌ها و ویژگی‌های زبانی، مخصوصاً در حوزه مصوت‌ها و برخی صامت‌های خاص زبان فارسی، در آن خط منعکس نشود و بخشی از پژوهش‌های زبان‌شناختی مرتبط با زبان فارسی با کاستی‌هایی روبه‌رو شود. از سویی، آگاهی ما از ضبط بسیاری از واژه‌ها منحصر به شماری از لغت‌نامه‌ها است که بیشتر آنها متأخرند، و بعضاً توسط افرادی که گویشور فارسی نیستند نوشته شده‌اند. از سویی دیگر خوشبختانه در ادوار مختلف، نسخه‌هایی نگاشته شده که در آنها حرکت‌گذاری حروف به دقت انجام شده است و می‌توان از آنها در تکمیل مطالعات زبانی بهره برگرفت. در این نوشته، یکی از این نسخه‌های مشکول که دست‌نویسی کهن از تفسیر سوراآبادی است، مورد تحقیق قرار گرفته و ضبط واژه‌های دیریاب و شماری از ضبط‌های نسخه که با لغت‌نامه‌ها متفاوتند، بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر سوراآبادی، زبان فارسی، واژه‌های فارسی، ضبط‌های متفاوت با فرهنگ‌ها

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۲

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران / nheidarpour66@gmail.com

** پژوهشگر متون و نسخه‌شناس (نویسنده مسئول) / alisafari_m@yahoo.com

مقدمه

آشنایان با مقوله لغت‌نویسی می‌دانند که ضبط حرکات واژه‌ها در لغت‌نامه‌های فارسی در ادوار متأخر رواج یافته است. در فرهنگ‌های کهن، معمولاً با ارائه شواهد شعری و بعضاً برخی شیوه‌های بخش‌بندی متن، تا حدودی ضبط واژه‌ها را روشن می‌کردند. با این حال، حتی لغت‌نامه‌های دارای ضبط واژه‌ها همواره ارزش یکسانی ندارند. در بهترین شرایط، نویسندگان توانسته‌اند ضبط واژه‌ها را از اهل زبان بیاموزند و ضبط کنند؛ اما این ضبط‌ها قاعدتاً مربوط به زمان و گاه منطقه جغرافیایی منبع/منابع لغت‌نویس هستند و نمی‌توان آنها را به همه دوره‌ها و مناطق تعمیم داد. از سویی، بسیاری از لغت‌نامه‌ها بر پایه آثار پیش‌تر از خود نگاشته شده و در نقل مطالب، گاهی مرتکب برخی لغزش‌ها و تحریف‌ها شده‌اند که بازبینی انتقادی در آنها را لازم می‌سازد. این وضعیت در مورد واژه‌های شاذ که کاربردشان در ادوار متأخر متروک شده، دشواری بیش‌تری پیش می‌آورد و میزان اعتماد به ضبط لغت‌نامه‌ها را کاهش می‌دهد. بنابراین، لازم است که در این زمینه از منابع کهن‌تر و قابل‌اطمینان‌تری استفاده شود.

یکی از این منابع، دست‌نویس‌های کهن و مشکول متون فارسی است که کاربرد آنها باید رفته‌رفته به‌عنوان یکی از شیوه‌های کارآمد در واژه‌شناسی فارسی در نظر گرفته شود. متأسفانه هنوز چنان‌که باید به این دست‌نویس‌ها توجه نشده و ضبط‌های مشکول آنها به‌صورت روشمند فهرست‌برداری و بررسی نشده است.^۱

روشن است که دست‌نویس‌های مشکول ارزش یکسان ندارند و معیارهایی چون زمان کتابت، آگاهی زبانی کاتب و احیاناً ارتباط او با مؤلف در ارزش‌گذاری این دست‌نویس‌ها مؤثر است. از سوی دیگر، در دسترس نبودن فهرستی از نسخه‌های مشکول، از مهم‌ترین علل بی‌توجهی به این منابع و سنجش ارزش آنها است.^۲

۱. برخی از مهم‌ترین مقاله‌ها در این زمینه که حاوی اشاراتی درباره واژه‌های مشکول در نسخه‌ها می‌باشد توسط دکتر

جلال متینی نوشته شده است (نک: متینی، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱).

۲. نجیب مایل هروی نوشته‌ای کوتاه درباره نسخه‌های مشکول دارد و در آن به تعدادی از این نسخه‌ها اشاره کرده

است (مایل هروی، ۱۳۷۸: ۴۴۳-۴۵۲).

یکی از این دست‌نویس‌های مشکول، نسخه‌ای از تفسیر سوراآبادی است که به شماره ۳۵۹۲ در کتابخانه ملی تبریز نگهداری می‌شود. نسخه شامل تقریباً ثلث نخست تفسیر است. متأسفانه از پایان افتادگی دارد و لذا تاریخ کتابت آن مشخص نیست. طبق قرائن نسخه‌شناسی و به‌ویژه خط نسخه، می‌توان آن را مربوط به سده ششم یا حداکثر قرن هفتم دانست. در بخش باقی مانده نسخه، اندک افتادگی‌های پراکنده‌ای رخ داد است.

نسخه‌های تفسیر سوراآبادی در برخی از موارد روزآمد شده و واژه‌ها و تعبیرات آنها به صورت‌های جدیدتر تبدیل شده است. خوشبختانه در نسخه ۳۵۹۲ تبریز تصرفات چندانی نشده و در بسیاری از موارد ضبط‌های کهن و اصیل در آن حفظ شده است. این نسخه در چاپ موجود از تفسیر سوراآبادی مورد استفاده قرار نگرفته است و لذا اختلافات مهمی که با متن چاپی دارد، باید در پژوهش‌های بعدی مورد توجه قرار گیرد. برای نمونه:

| نسخه تبریز (گ ۲۲ ر) | متن چاپی (ص ۱۲۲) |
|--|--|
| <p>چُون اِبْرَهیم دَر دَعَا فِرَا حَوَاسْتَن مِیَوَه رَسیدَ پَنْدَاشْت که کَافِرُ رَا آزَاد نَباید حَوَاسْت چُنَانِک إِمَامَت نَباید حَوَاسْت؛ زَان بُوذ کی گفْت من آمن منهم ...</p> | <p>چون ابراهیم در دعا فراخواستن میوه رسید، پنداشت که کافران را این نباید خواست، از آن بود که گفت من آمن منهم ...</p> |

چنان‌که می‌بینیم، در متن چاپی، هم واژه «آزاد» (گویا در معنای شادمان و آسوده) دگرگون شده و هم بخشی از عبارت افتاده است. نمونه دیگر:

| نسخه تبریز (گ ۶۷ ر) | متن چاپی (ص ۱۹۷) |
|--|--|
| <p>پَدَرش بَانِگ بَر وی رَذ کی دُشْمَنای آن دَارَم کی رَن می‌آید دَامَن دَر پای اَوکَنده از شوهر گیله می‌کُند.</p> | <p>پدرش بانگ بر او زد که برو که من دشمن‌تر از آن هیچ ندارم که زن می‌آید و دامن در پای افکنده و از شوهر گله می‌کند.</p> |

نسخه از چند نظر دارای اهمیت است: ۱. قدمت نسخه که از سده ششم یا هفتم است و قاعدتاً حرکت‌گذاری واژه‌ها در آن نشان‌دهنده طرز تلفظ آنها در دوره یادشده یا پیش از آن

است ۲. نسخه دست‌نویسی از تفسیر سوراآبادی است که از حیث ویژگی‌های زبانی و بخصوص واژگانی ارزشمند است ۳. همه واژه‌های فارسی در این نسخه به صورت واژه‌به‌واژه و حرف‌به‌حرف حرکت‌گذاری شده و چون خط نسخه جلی و خواناست، تشخیص دقیق حرکات حروف میسر است ۴. واژه‌های متن از آغاز تا انجام تقریباً همه‌جا به صورت یکسان حرکت‌گذاری شده که این نشانگر رعایت دقت زیاد در کتابت آن است ۵. شواهد نشان می‌دهد که اکثر ضبط‌های این نسخه قابل اعتماد و درست هستند، و این نشان می‌دهد که کاتب از روی منبعی معتبر کتابت کرده و یا به اندازه کافی با واژه‌های متن آشنا بوده است.

با توجه به اهمیت نسخه مورد بحث، نویسندگان این سطور به بررسی و یادداشت‌برداری از واژه‌ها و برخی ویژگی‌های دستوری آن پرداختند. اطلاعات استخراج‌شده از متن فراوان است، اما به دلیل محدود بودن حجم مقاله، ناگزیر طبقه‌بندی، و بخش مرتبط با واژه‌های آن در قالب نوشته کنونی تدوین شد. در مقاله حاضر، فهرستی از واژه‌ها و تعبیراتی ارائه می‌شود که ضبط آنها با ضبط رایج در لغت‌نامه‌ها متفاوت است یا مواردی که لغت‌نامه‌ها حاوی چند ضبط از آنها هستند، ولی در نسخه ما فقط یکی از آن وجوه ضبط شده است. همچنین ضبط‌هایی در نسخه که یک ویژگی زبانی را روشن می‌سازد. بخش قابل توجهی از این واژه‌ها جزو موارد کم‌کاربرد در متون هستند. مواردی که اهمیت آنها در مراتب بعدی قرار می‌گیرند، به همراه ویژگی‌های دستوری متن، در مقاله‌ای جداگانه ارائه خواهد شد.

در ادامه، واژه‌ها و تعبیرات به ترتیب الفبایی بیان و سپس، برخی ضبط‌ها چون ضبط اعداد و فصول در بخش‌هایی جداگانه عرضه می‌شود. کوشش شده تا توضیحات هر مدخل به اختصار باشد و با ارجاع به منابع، از تطویل کلام پرهیز شود. بدیهی است که برخی از ضبط‌ها از راه بررسی شواهد، به‌ویژه کاربرد کلمات در قوافی اشعار، قابل بررسی بیش‌تر خواهد بود. واژه‌ها حتی الامکان به شکل مصدری یادشده و شکل‌های صرفی هر واژه در دنباله درج شده است تا بخشی از ساختارهای زبانی اثر از این راه مشخص شود. شواهد هر واژه و تعبیر در میان دو کمانک () درج شده و شواهد با دو خط عمودی || از یکدیگر تفکیک شده است. ارجاعات مقاله به برگ‌شماری است که در کتابخانه بر نسخه ثبت شده است.^۱

۱. استاد علی‌اشرف صادقی این مقاله را پیش از چاپ ملاحظه فرموده و مواردی را یادآور شدند. آنچه در تکمیل مباحث بود به نام ایشان در پانویست آورده شد. از لطف ایشان بی‌نهایت سپاسگزاریم.

واژه‌ها و تعبیرات به ترتیب الفبایی

اَحْرِيَان (= مال التجاره، كالای بازرگانی، گگ ۱۵۷، ۱۵۷ پ). این واژه در لغت‌نامه، فرهنگ فارسی، فرهنگ بزرگ سخن و نیز فرهنگ ریشه‌شناختی به سکون خاء ضبط شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۳).

اَزْرُو (به سکونِ راء، ۱۶ پ، ۳۹، ۹۸، ۱۱۴ پ، ۱۲۲ پ، ۱۶۶، ۲۰۸ پ || می اَزْرُو خَواستِيذ ۱۶۶ || کَامْ اَزْرُوها، در برابر «شَهوات» ۲۰۸ پ). واژه اَزْرُو در فارسی میانه arzōg است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۴۳). اما آنچه اهمیت بیشتری دارد ضبط «اَزْرُوذ» با دال‌ذال پایانی در چندین جای نسخه است که شواهدش در زیر آورده شده است.

اَزْرُوذ (= اَرزو، ۱۰۹ پ || اَزْرُوذ خَواهِيدز در ترجمه «فَتَمَنُوا» ۱۶ || اَزْرُوذ مَخَواهِيدز ۲۱۰ || اَزْرُوذ نَكَنْدَش [یعنی هوس نکند] ۳۹ ر). در میان متون فارسی در منظومه علی‌نامه (سروده ۴۸۲ ق) واژه «اَرزود» چند بار در قافیه به کار رفته که شاهدی از رواج این واژه در خراسان است. از جمله: «کرا از شما هست مرگ اَرزود | به نزد من آید این بار زود» (ربیع، ۱۳۸۹: ۱۸۶؛ نیز نک: همان: ۳۴۴ و ۳۷۲).

اَزْرَدَن (به فتح زاء، ۱۴۶ ر || نِيَاَزْرَدَه ۱۲۳ پ). به نقل از فرهنگ ریشه‌شناختی، ضبط واژه در فارسی میانه آزاردن و آزار است. در آنجا ضبط اَزْرَدَن بدون شاهد اطمینان‌بخش یاد شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۴۶). این فعل در یک جای نسخه (۲۱ ر) به صورت «اَزْرُد» نیز ضبط شده است.

اَزْرُو (= آژمند، در: «اَزْرُوذ تَرِيْن مَرْدَمَان» در ترجمه: «اَحْرَص النَّاس» ۱۶ پ). این ضبط در برخی متون دیده می‌شود؛ از جمله در تحفة العراقيين (خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۱۸) آمده: «ز محنتِ آژ بر سر آرد اَزْرُو، آژری بر آرد». همچنین در دیوان انوری (انوری، ۱۳۶۴: ۲۳۸/۱) آمده: «مرد باش ای حمیت قانع اخاک خور ای طبیعتِ آژور». که «آژور» در اینجا با واژه‌هایی چون معمور، حضور و دستور قافیه شده است. شواهد یاد شده برای درستی ضبط نسخه بسنده است (نیز نک: خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۳۰۳). مع ذلک، تشخیص ضبط این واژه در متون منشور دشوار است و برخی شواهد نشانگر آن است که ضبط «اَزْرُو» نیز رواج داشته است. برای نمونه در شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۲/۷) آمده: «چو داننده مردم بود آژور | اهمی دانش او نیاید به بر».

آفتاب‌گردش (در برابر «ذَرَّة»): در: «لایظلم مثقال ذرّة... ذره صرخ مور بود و گفته‌اند ذره خردله بود؛ و گفته‌اند ذره آفتاب‌گردش بود؛ و گفته‌اند که ذره آن بود که هفتاد از آن بیاید تا چند یک آفتاب‌گردش بود» [نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۱۶]، ۲۱۳ پ [دو بار]. در جای دیگر متن که در نسخه ما نیست، اما در نسخه‌های متن چاپی هست (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۰۲۳) چنین آمده: «گفته‌اند ذره خردله بود و گفته‌اند آفتاب‌گردش بود که در آفتاب بگردد چون به روزن درافتد...». در زمینه گردش/چرخش ذره شاید این بیت دیوان حافظ نیز شاهد خوبی باشد: «کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز ا تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ‌زنان» (حافظ، ۱۳۸۶: ۱۲۷۳).

آفریدن (به سکون فاء در همه شکل‌های صرفی، ۳۴ پ [دو بار]، ۱۲۳ پ || آفریدن ۸۰ پ، ۱۳۰ ر [دو بار] || آفریده است ۱۴۵ پ || آفریده‌اند ۲۰۸ پ || آفریدگار ۱۶۳ پ || آفریده‌ای ۱۶۳ پ || آفریدی ۱۸۴ پ || بیافرید ۱۳۰ ر، ۱۸۹ پ || نیافریدی ۱۸۴ پ). این واژه در فارسی میانه نیز āfrīdan تلفظ می‌شود (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۳؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۸۹).

آهن (فلز معروف، ۲، ۱۰۱، ۱۵۱ ر). مطابق فرهنگ کوچک زبان پهلوی صورت متعارف این واژه در فارسی میانه āhan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۵) که با ضبط نسخه ما متفاوت است. در برخی از نقاط ایران هنوز تلفظ «آهن» رایج است. اژمان (در: «اژمانهای» و «اژمانی» در ترجمه «حسرات» و «حسرة»؛ ۳۷ پ، ۱۷۱ ر). به معنی دریغ در دیگر متون و به‌ویژه لغت‌نامه‌هایی چون صحاح الفرس نیز آمده است (نخجوانی، ۱۳۵۵: ۲۳۰؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۷۸)؛ اگرچه در لغت فرس معنی رنج بردن برای آن یاد شده است (اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۹۷).

استه خرمما (=هسته خرما، به کسر اول، ۲۱۸ پ). در لغت‌نامه و عمده فرهنگ‌ها «استه» ضبط شده و در پهلوی نیز (astag) است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۴۴؛ نیز نک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۱۰؛ نیز نک: کواسته‌ی خرمما ← ادامه مقاله).

امروز (به فتح اول، ۲۳، ۶۴، ۷۷ پ، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۲۳ ر). مطابق فرهنگ کوچک زبان پهلوی این واژه در پهلوی imrōz تلفظ می‌شود (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۲). امشب (۴ ر) حکمش هم‌سان با «امروز» است.

اَنْدَاژَه كُودَن (= خلق، آفریدن، در: «اَنْدَاژَه كُودَن» در برابر «حَلَقَهُ» ۱۳۰ ر || اَنْدَاژَه كَمَم در برابر «اَخْلُقُ» ۱۲۷ پ). برای این معنی به «اندازیدن» در ذیل فرهنگ‌ها بنگرید (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۳۱).

اَنْگَار (از انگاردن، در عبارت: «فا دختر گفت ... بابای تو رفت دیدار با قیامت اوفتاد هم اَنْگَار کی پدرت بمرد»، ۱۶۳ ر). در لغت‌نامهٔ دهخدا به ضم و کسر همزه ضبط شده است. در فرهنگ ریشه‌شناختی به صورت «اَنْگَار» ضبط شده (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۳۰۴) و در پهلوی hangārdan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۸۷).

اَنْگِیْن (۱۹۲ ر). به ضم گاف مطابق پهلوی (angobēn) است (همان: ۸۷)، اما در دو جای نسخه (۱۶۴ ر، ۱۸۷ ر) به صورت «اَنْگِیْن» نیز ضبط شده است.

اَنْگَلَه (حلقه یا گوی گریبان/ مادگی یا تکمه یا هر دو، ۱۸۰ ر). در برخی فرهنگ‌ها مانند فرهنگ فارسی و فرهنگ بزرگ سخن به ضم گاف است اما در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح گاف است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۳۱۶).

اَی (= آیا، ۱۱ پ، ۱۱۳ ر، ۱۳۴ ر، ۱۴۱ ر). جز در ترجمهٔ آیات، آنجا که با «أ» پرسشی آغاز می‌شود، در عبارات فارسی نیز به جای «آیا» از «اَی» استفاده شده است. برای نمونه در این عبارت: «سؤال: اَی هر که حج نکند کافر شود بحکم این آیت؟ جواب گفته‌اند ...». استاد متینی دربارهٔ ادات پرسشی در شماری از متون/نسخه‌های کهن فارسی مقاله‌ای نوشته‌اند که نشان می‌دهد این حرف استفهامی به صورت‌هایی چون «أ»، «او» و «و» نوشته و احتمالاً O تلفظ می‌شده است (متینی ۱۳۵۱).
 و طائفات فرگی

بَاَزْدُ / بَاَزْدُ كُودَن (= بازداشتن، در: «بَاَزْدُ می‌کنند» در برابر «ینهون» ۱۴۳ پ، ۱۴۷ ر || «بَاَزْدُ می‌کنی [میکنید]» در برابر «تْنهون» ۱۴۵ پ). به این شکل در منابع ما دیده نشد، اما در لغت‌نامه تعبیر «باززدن» به همین معنی بازداشتن و منع کردن با شواهدی از تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان یاد شده است.

بَالای / پالای گرداندن (= پالاییدن، در این عبارت: «و یُزْکِیْهِم» و پاکیزه کند ایشان را از کفر و شرک و معاصی و بالای گرداند ایشان را و گفته‌اند معناه تزکیت کند»، ۲۳ ر). در ذیل فرهنگ‌های فارسی «پالای کردن» با ذکر شاهی از سوراآبادی (برگرفته از ترجمه و قصه‌های قرآن) ضبط شده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۸۳).

بِدُرُوذُ کردن (بِدُرُوذُ كَرْدُ ۱۶۱ پ || بِدُرُوذُ كُنْمُ ۱۶۴ ر). در لغت‌نامه‌ها به سکون حرف دوم است و شواهد شعری نیز عموماً همان را تأیید می‌کند.

بَدَسْتُ (واحد اندازه‌گیری، ۷۸ پ). در عمده لغت‌نامه‌های معاصر به فتح و کسرِ بَاء ضبط شده است. حرکت حرف دال/ ذال در بیشتر لغت‌نامه‌ها به فتح است، اما در نسخه متن فارسی حقایق به صورت «بدست» (به کسر دال) آمده (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۲: ۱۰) که در برهان قاطع نیز به کسر اول و دوم است و در پایان اشاره شده که به فتح اول و دوم نیز آمده است (تبریزی، ۱۳۷۶: ۲۴۴). واژه در پهلوی widest است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۸).

بِرَاذَر [دو بار]، ۴۲ پ، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۷۶ پ، ۱۹۶ پ، ۱۹۸ پ، ۲۱۹ پ... || بِرَاذَرَان ۶۱ ر، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۴ پ || بِرَاذَرَزَادَه ۹ پ، ۱۹۳ پ || بِرَاذَرِي ۱۶۱ ر). در منابعی چون لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح بَاء ضبط شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴۳۰). در پهلوی brādar است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۴).

براهیدن/ براستن (در: «بِرَاهَدُ/ پیراهد»، در عبارت: «حَصُور خویشتن دار بود به ریاضت کی خود را چنان ببراهد کی بر خویشتن از زنان ایمن بود»، ۱۲۴ ر || نَایِرَاسْتَه ۴۵ ر). معنایی که از «بِرَاهَدُ» در عبارت پیش گفته برمی‌آید «پیراید» است. واژه «بِرَاهَدُ» در دو جای دیگر از متن چاپی تفسیر سوراآبادی در برابر «یصلح» و «اصلاح» درج شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۲۰۰۰ و ۲۲۵۳). مطابق ذیل فرهنگ‌های فارسی، واژه‌های «براهش»، «پیراهش» و «پیراهستن» هر سه به معنی «پیرایش» به کار رفته و شواهد هر سه، از فرهنگ‌های عربی به فارسی خراسانیان مانند تاج‌المصادر و السامی فی الانسامی است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۱۰۰، ۴۰۱). ضبط «براستن» (/ پراستن) هم قاعدتاً صورتی از پیراستن است و در متن چاپی، به جای «نَایِرَاسْتَه»، واژه «نَایِرَاسْتَه» آمده است. صادقی به مناسبت کاربرد واژه «براسته» در کتاب التلخیص، درباره این واژه و همچنین در آمیختگی دو فعل «پیراستن» و «براستن» (وراستن)، به تفصیل بحث کرده است (نک: صادقی، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۳).

۱. استاد صادقی: «برادر» امروز تلفظ رایج در قم است. «برار» گیلکی هم از برادر گرفته شده است.

بِرَای (برای، ۳، ۱۷، ۲۷، ۳۳، ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۹۰، پ).
 بَزِيدَن / پَزِيدَن / پَخْتَن: (در عبارت: «أَزَانَجَا كِه نَكَارَنَد وَ نَه دَرَوَنَد وَ نَه بَزِيدَن مِيَوَه بِيَهْشْت سَاخْتَه بَمَن مِي آرَنَد»، ۱۲۲، پ). «نه‌بژند» برای «نپزند» و در جایگاه سخن گفتن از پختن (رسیدن) میوه‌ها است.

بِسِيَار (بسیار؛ ۶، ۹، ۷۷ [۴ بار]، ۷۷، ۸۷، ۹۰، ۹۲ [دو بار]، ۹۹، پ، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۷، ...).
 بَسَعُ كَزْدَه (در: «و قنطره پلی بود بَسَعُ كَزْدَه آنرا قنطره گویند»، ۱۱۴، پ). شاید برگرفته از (بسغده/ پسغده) باشد که معمولاً با همکردهایی چون «شدن»، «داشتن» و «بودن» به کار می‌رود و به معنی آمده و مهیا است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۹۷).^۱

بَكَلُوجِيْدَن / كَلُوجِيْدَن: (در: «آنكس بَكَلُوجِيْدَه بُودُ أَوْ رَا دِيُو» در ترجمه «الذی يتخبطه الشيطان» [۲: ۲۵۲]، ۱۰۱، ر). در فرهنگنامه قرآنی برای «یتخبطه»، در کنار برابریهای گوناگون، برابر «گلوچیده بود» و «دیو گلوچ بود» نیز ضبط شده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۶۶۲). بنابراین بای آغاز «بَكَلُوجِيْدَه» احتمالاً بای زینت است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی تعبیر «بگلوچیده باشدش» در برابر «استهوتَه» ضبط شده (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۳۰۹) که برگرفته از تفسیر شنقشی (ص ۱۴۸) است. باز در پی نوشت‌های همان کتاب (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۵۲۵) تعبیر «گلوچیده بودش» از همان تفسیر شنقشی (ص ۵۸) نقل شده است.

بَلَخَم (= پلخم/ فلخم/ فلاخن، ۷۸، ۷۸، پ). اما در همان نخستین صفحه (۷۸، ر) به صورت «بَلَخَم» نیز آمده است.
 بَلَنْدَبَالَا (به فتح بای اول، ۷۶، ر). بلند در گویش کرینگان به کسر باء است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۵۰۸).

بِنَافْتَه: نک: پنافته

بِهَا (در: «بِهَای اندک»، ۱۸۸، ر). در پهلوی wahāg است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۱).
 بِيَك (در برابر «بلی/ بَل»، ۲، ۱۴، ۱۸، ۳۱، ۳۱ [دو بار]، ۳۸، ۱۵۵، پ،

۱. استاد صادقی: بسغ مرکب است از «به + سغ»؛ به معنی سقف و بسغ کرده، یعنی مسقف.

۱۶۷ پ، ۱۷۵ ر، ۲۱۸ پ).

بیک (در برابر «ولکن»، ۶۴ پ، ۷۴ ر، ۸۰ پ، ۱۳۱ پ، ۱۳۵ ر، ۱۸۷ پ، ۲۱۷ ر).
 پذیرفتن (به فتح را، در: پذیرد، ۲۰۱ ر، ۲۰۱ پ، ۲۰۸ پ || پذیرفت، ۴۷ ر، ۱۲۲ ر، ۱۶۳ پ ||
 بر پذیرفت، ۱۲۲ ر، ۱۹۳ ر || پذیرفتاری ۱۲۲ ر || پذیرفته ۵۳ پ، ۶۱ ر، ۷۰ ر، ۹۲ پ، ۱۹۰ پ ||
 بر پذیرفتند، ۹ پ || فرابپذیرفتیم، ۱۵ پ || در پذیرفتند، ۱۵۸ ر || می پذیرفتند، ۱۹۰ پ).
 پرستار (نسخه: پرستار ۶۱ ر، ۶۵ ر [۲ بار]، ۱۲۱ پ، ۲۰۶ ر، ۲۰۷ ر، ۲۰۸ ر || پرستاران
 ۱۹۱ پ، ۲۰۷ ر، ۲۰۷ پ، ۲۱۲ پ).

پرستیدن (نسخه: پرستیدن، ۲ ر، ۴ ر، ۱۶ ر، ۸۲ ر، ۱۰۹ ر || پرستم، ۴ ر || پرستید، ۴ ر،
 ۲۴ پ، ۱۲۸ پ، ۲۱۲ ر || پرستیدند، ۶ پ، ۳۲ پ، ۱۱۶ پ || پرستیده، ۱۶ ر || پرستیم، ۴ ر،
 ۲۴ پ، ۲۵ ر، ۱۵۷ پ || مپرستید، ۱ ر || می پرستیدند، ۲۴ پ || نپرستند، ۳۶ پ || نپرستیدی،
 ۳۷ ر || نپرستید، ۴ ر || همی پرستیم، ۸۲ ر).

پشیمان (نسخه: پشیمان، ۴۶ پ، ۱۰۳ پ، ۱۳۲ پ).
 پنافته آمدن (گویا به معنی بازماندن، در: «دَرِ رَاهِ بِنَافْتَهٗ آيْدُ اَز بيمَارِي ...»، ۵۱ ر). برای
 دیگر صورت‌ها و شواهد نک: رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۹۶.
 پنافته بودن (با پ سه نقطه، در: «مَرَانِ دِرُوِيْشَانُ رَا كِي پَنَافْتَهٗ بَاشَنْد»، در برابر: «للفقراء
 الذّين احصروا»، ۹۳ پ [دو بار]).

پنافته داشتن (در: بِنَافْتَهٗ دَارُذُ، ۹۴ ر)
 پناویدن (با پ سه نقطه، در: «و اِگَر بَا زُ بِنَاوَنْدُ شَمَا رَا ...»، در برابر «و ان احصرتم ...»،
 ۵۰ پ).

پنداشتن (به فتح پ، در: بِنْدَا رُذُ، ۴۲ ر، ۴۷ پ، ۱۴۹ ر || بِنْدَا رُنْدُ، ۶ ر || بِنْدَا رِيْذُ، ۱۶۵ پ
 || بِنْدَا شْتُ، ۲۲ ر || بِنْدَا شْتَنْدُ، ۱۲ پ، ۳۲ پ [دو بار]، ۵۲ پ، ۱۱۴ ر، ۱۵۱ پ، ۱۹۴ ر ||
 بِنْدَا شْتَهٗ بُو دَنْدُ، ۷۱ ر || مَهٗ بِنْدَا رُ، ۱۷۵ ر، ۱۷۹ ر). واژه «پنداشتن» در نسخه‌ای از جلد پنجم

۱. استاد صادقی: «بیک» بی شک غلط است و تلفظ این کلمه با bēk یا bēke با یای مجهول بوده است، مرکب از حرف
 اضافهٔ bē در پهلوی، به معنی بیرون و خارج و «که». احتمالاً کاتب املای بیک را برای نشان دادن یای مجهول
 اختیار کرده است. شاید هم فتحه مربوط به کاف است و تلفظ آن در گویش او، به جای «بیک»، «بیک» بوده
 است.

ترجمه تفسیر طبری (محفوظ در آستان قدس رضوی) هم با همین ضبط آمده است (صادقی، ۱۳۸۶: ۲۶۵).

پَهْنَا (به کسر پ، نسخه: بَهْنَا، ۲۳ پ، ۷۸ پ).
تِیَاه (۸۹ پ).

تِرْسَا (به کسر تاء = مسیحی، ۲۵ [سه بار]، ۳۸ پ، ۶۱ پ، ۹۸ ر، ۱۳۱ ر || تِرْسَا آن ۳ [دو بار]، ۱۹ پ، ۲۰ ر، ۲۵ [هفت بار]، ۲۵ پ، ۶۱ پ، ۹۸ ر، ۹۸ ر، ۱۱۱ ر، ۱۱۹ ر، ۱۱۹ پ، ۱۳۱ ر، ۱۸۳ ر || تِرْسَا یان ۳۳ پ).

تَشِیْغِی (۱۵۴ پ [دو بار]، ۱۵۵ ر، ۲۱۶ ر || تَشْنَه ۱۶ ر، ۱۵۴ پ).

تُوَانُ / تُوَانِسْتَن (به ضم تاء، تُوَانُ ۲۹ ر || تُوَانَا ۲۹ ر، ۸۶ پ، ۹۷ ر، ۱۷۴ پ، ۱۸۴ ر || تُوَانَا ی [توانایی] ۷۷ پ، ۸۹ پ || تُوَانِسْتَن ۶۹ پ || تُوَانِسْتِی [= می توانست] ۸۵ ر، ۱۵۰ ر، ۲۰۳ پ || تُوَانْکَر ۹ ر، ۹ پ، ۴۱ ر، ۵۰ ر، ۶۹ پ، ۷۱ پ، ۹۳ ر، ۱۴۶ پ، ۱۶۰ ر، ۱۸۰ پ، ۱۸۱ ر || تُوَانْکَرِی ۲۰۷ ر || تُوَانْکَرِی ۱۶۰ ر، ۱۷۹ ر || تُوَانْد ۴۵ ر، ۵۹ ر || تُوَانِی ۱۷۷ پ، ۲۲۳ ر). اگر نون نفی به شکل‌های صرفی همین واژه اضافه شود، حرف تاء ساکن می‌شود. مانند: تُوَانْد ۱۵ ر، ۲۰۷ ر || تُوَانِسْت ۱۲۵ ر، ۱۸۱ ر || تُوَانِسْتِی ۱۵۶ ر || تُوَانِم آمد ۱۶۳ پ || تُوَانِی اُورْدَن (۱۹۱ ر).

تَهْیِ (۱۷۲ پ || تَهْیِ دَسْتَان ۱۵۶ پ). ضبط واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی tuhīg است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۴۸). حرف تاء امروزه نیز عمدتاً مضموم ادا می‌شود، اما شواهد کهن شعری در قافیه نشان می‌دهد که احتمالاً حرف تاء در این واژه به فتح و کسر نیز تلفظ می‌شده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۵: ۱۳۷۹).

تیمارگن کردن (= اندوهگین کردن، در عبارت: «و گروهی آن بودند کی تیمارگن کرده بود ایشان را» در برابر: «و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» [آل‌عمران ۱۵۴]، ۱۶۹ پ). در چاپ تفسیر سوراآبادی به صورت «غمگن کرده بود ایشان را» ضبط شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۳۵۰) ولی ضبط «تیمارگن» در نسخه‌بدل‌ها وجود دارد. در فرهنگنامه قرآنی برای تعبیر «أَهَمَّتْهُمْ» برابری یاد شده که عمدتاً از ریشه «اندوهگین کردن» هستند. در ترجمه تفسیر طبری ذیل آیه ۵۱ سوره الاحزاب در ترجمه: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَخْرُجَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ» آمده است: «اینست کم‌تر که روشن شود چشم‌های ایشان و مه تیمارگن

شوند و هم‌داستان شوند بدانچه دادی ایشان را همگنان». که نشان می‌دهد تعبیر «و مه تیمارگن شوند» در برابر «وَلَا يَحْزَنُّ» یادشده است و «تیمار» را به معنای غم و اندوه به کار برده است. گفتنی اینکه در لغت‌نامه، ذیل «تیمارگین شدن» برابر «تیمارگن شدن» و معانی «عنایت داشتن» و «اهتمام کردن» یادشده که نادرست است و گویا همین «أَهَمَّتَهُمْ» در نظر بوده اما معنای دیگر «هم» اختیار شده است.

جُد (= جُز، ۱۱ پ، ۲۸ ر، ۳۰ ر).

جَوْبُور (در عبارت: «و آن مرغ خفّاش بود کی عیسی مشتی گل فرا هم گرفتی پُئی بران کردی جَوْبُوری گشتی می‌پردی»، گ ۱۲۸ ر). اینجا سخن از خفّاش است که نام فارسی آن در ترجمه‌های قرآنی و برخی تفاسیر به صورت «خویوز» ضبط شده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۱۵۶ و ۴۵۶؛ یاحقی و دیگران، ۱۳۷۴: ۹۷۲). تکرار ضبط «خویوز» در متون می‌تواند نشانگر نادرستی ضبط نسخه ما باشد اما چون این گمان قطعی نیست، ضبط نسخه را عجلتاً پذیرفتیم.

چَادُور و چَادَر (در: جَادِرِ و جَادَر، ۷۴ پ [هرکدام یک بار]). در متون کهن معمولاً چَادَر (به فتح دال) ضبط شده است ولی اینجا هر دو صورت ضبط شده است.

چَسَبِیْدَن (= میل کردن، در: چَسَبِیْدَن در برابر «میلاً» ۲۰۸ پ || چَسَبِیْدَن در برابر «تمیلوا» ۲۰۸ پ || چَسَبِیْدَنی در برابر «جَنَفًا» ۴۳ پ). این معنی در متون کهن کمابیش رواج داشته است. در فرهنگنامه قرآنی «چسپیدن» در برابر «جَنَفًا» به معنی میل و گرایستن یادشده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۶۲۷).

خَرْدُ (۱۲ پ، ۳۸ پ، ۴۳ ر، ۵۲ ر، ۱۱۳ ر، ۱۳۱ پ || خَرْدُمُنْد ۱۰۱ ر || خَرْدُمُنْدَان ۸۵ ر، ۱۸۴ پ || خَرْدُمُنْدِی ۹ ر، ۳۸ پ || خَرْدَاوُنْدَانِ خَرْدُهَا در برابر «اولوالالباب» ۵۲ ر، ۹۲ پ، ۱۸۴ ر). در لغت‌نامه‌ها عمدتاً به کسر خاء است.

خِشْم (۱۵ ر [پنج بار]، ۵۵ ر، ۱۴۶ پ، ۱۶۰ ر، ۱۸۱ ر، ۲۰۴ ر || خِشْمِ گِرِفْت ۱۶۱ پ، ۱۶۳ ر، ۱۷۰ پ، ۱۷۲ ر، ۱۸۱ ر). به این ضبط در منابع هست و در پهلوی نیز xēšm است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۳). البته یک جا در نسخه ما (۱۷۳ ر) «خِشِمِی» آمده است.

خَنْدَسْتَانِی (= تمسخر، ۷ پ، ۵۶ ر، ۹۵ پ). در لغت‌نامه‌ها عمدتاً به کسر دال است.

خویوز ← جَوْبُور

دَرَم (درهم، به فتح دال، ۹پ، ۱۰ر [پنج بار]، ۶۲ر [دو بار]، ۹۴ر، ۹۴پ، ۱۰۷ر، ۱۴۶پ، ۱۹۲ر، ۱۹۵پ). در لغت‌نامه‌ها به کسر دال است.

دَرَنگ (۵۴ر).

دِرُوغ (۵۴پ).

دِرُویْش (۱پ، ۹ر، ۴۱ر، ۴۵ر، ۵۰ر، ۵۰پ، ۵۱ر، ۵۶پ، ۶۲پ، ۶۹پ، ۷۴پ، ۸۹ر [سه بار]، ۱۸۰پ، ۱۸۱ر، ۱۹۳ر، و... || دِرُویْشان ۱۶۰ر، ۲۱۲ر || دِرُویْشی ۵۷پ، ۱۶۰ر). برای برخی شکل‌ها در زبان‌های اروپایی که گویا از فارسی گرفته شده‌اند نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۳۰۷.

دِرُیا (۵پ [چند بار]، ۷ر، ۳۵ر، ۳۵پ، ۱۱۰ر، ۱۲۱پ).

دِرِیغ (۲۲ر || دِرِیغاً ۱۹پ). این ضبط در لغت‌نامه‌ها متعارف است.

رِسْتَخِیزُ (به کسر راء و فتح تاء، ۱۳پ، ۴۰ر، ۵۶پ، ۱۷۲پ، ۱۸۶پ).^۱

رُودَه (در: «بگذارد آن سنگ را رُودَه»، در ترجمه «فَتْرَكُهُ صَلْدًا»، ۸۹پ). صَلْد به معنی سنگ ساده و صاف است. در معانی دیگری چون لخت و بی‌گیاه و بی‌موی و... به کار رفته است. در لغت‌نامه ذیل «روده» شواهدی از همین معنی درج شده است. در فرهنگ‌نامه قرآنی ذیل «صلداً» برابری چون «روده»، «رُت و رده» آمده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۹۳۵؛ نیز نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۴: ۱۴۸۲).

رُوشَنای (به سکون شین، ۱۴۴ر || رُوشَنای رُوزُ ۴۷پ).

رُازَه کُفْتَن (گویا به معنی سرزنش یا زخم‌زبان زدن، ۲۰۰ر). این تعبیر را در منابع خود نیافتیم. در چاپ تفسیر سوراآبادی «زار کُفْتَن» درج شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۳۹۵) و بر همین مبنا حاجی سیدآقایی درباره همین واژه با توجه به شواهد سوراآبادی یادداشتی نوشته و آن را برابر با «دشنام دادن» و مرتبط با واژه «آزار» یاد کرده است (حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۵: ۸۳-۸۶). این تعبیر در نسخه ما در این عبارت دیده می‌شود: «و آن دو تن که زنا کنند از شما و بکر باشند، برنجانید ایشان را به رُبانُ بَرَازه کُفْتَن اِيشانُ را» که در ترجمه

۱. استاد صادقی: ضبط رستخیز مطابق اصل تلفظ پهلوی این کلمه است. fist در پهلوی به معنی مرده است و با واژه‌هایی چون رَسْتِگازان (۱۴۳پ) و رَسْتِگاری (۱۸۶ر) ارتباطی ندارد.

«وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا» [النساء: ۱۶] است. بنابراین «زَارَه كُفَّتَن» برابر واژه/تعبیر قرآنی نیست بلکه به‌عنوان تفسیر «فَادُّوهُمَا» یاد شده است. در ترجمه این آیه در تفسیر نسفی آمده: «بیازاریت‌شان به زفان یعنی به ملامت و تعبیر» (نسفی، ۱۳۶۷: ۱/۱۵۵). نیز در تفسیر شنقشی آمده: «بیازاریدشان بدشنام و سرزنش کردن» (گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، ۱۳۵۵: ۱۰۵). بنابراین، همان معنای زخم‌زبان زدن و آزدن به زبان از این تعبیر برداشت می‌شود.

زُبَان (۱۵، پ، ۳۱، ۵۳، ۵۵، پ، ۸۷، پ، ۱۰۹، پ، ۱۶۳، ۲۰۰، ۲۱۲، و...) .
 زَنْدِگَانِي / زَنْدِگَانِي (زَنْدِگَانِي ۱۳ || زَنْدِگَانِي ۱۶ پ [دو بار]، ۵۴، پ، ۲۱۲ || زَنْدِگَانِي [دال بی حرکت] ۱۷، ۱۶۰، ۱۶۸، پ، ۱۸۲، ۲۱۲ || زَنْدِگَانِي ۴۲ پ [دو بار]).
 سَايَه ي بَنَه دَاز / بَنَه دَار (در برابر: «ظلاً ظليلاً» ۲۲۳ ر). در چاپ تفسیر سوراآبادی «سایه پناه‌دار» ضبط شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۲۸). در فرهنگ‌نامه قرآنی نیز در ذیل «ظليلاً» در یک ترجمه برابر «پناه‌دار» یاد شده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۹۸۵).
 سُبُك (۱۳، پ، ۳۴، ۴۲، پ، ۸۱، پ، ۲۰۸ || سُبُك بَار ۱۰۸، ۲۰۳ پ || سُبُك بَارَان ۵۶ پ || سُبُك خَوَابِي در برابر «نعاسا» ۱۶۹ ر || سُبُك نَكُنُنْد در برابر «لَايَخْفُفُ» ۱۳۷ ر). امروزه در برخی مناطق ایران سُبُك گفته می‌شود.

سُبُك دَسْتِي (نوعی سحر = تردستی، در این عبارت: «گوییم سحر سه قسمت است یک نوع از آن سُبُك دَسْتِي بود چنانک مشعوذ نماید، آن نکفر است»، ۲ ر). در فرهنگ کهنی که در حدود سده ششم تألیف شده، تعبیر: «سرنیک سبک‌دست» در برابر «مشعبذ» و «سرنیک‌بازی و سبک‌دستی» در برابر «شعوذه» یاد شده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۳: ۲۲۶). این معنی «سُبُك دَسْتِي» از لغت‌نامه‌های مورد رجوع ما فوت شده است.
 سَبِيد (سپید، ۱۴۴ ر || سَبِيدِي ۱۴۳، پ، ۱۴۴ ر). اما در دو جا (۱۴۳، پ، ۱۴۴ ر) «سَبِيد» آمده است.

سُپَرْدَن (= واگذاری، سُپَرْد ۱۰ پ || سُپَرْدَم ۱۰ پ).

سُتُوذَن (سِتُوذَه ۹۲ ر).

سَخُن (۱۰، پ، ۱۱، پ، ۱۲ [دو بار]، ۱۶، پ، ۲۰، ۳۹، ۴۵، ۵۴، پ، ۵۵، ۶۴، پ، ۸۰، ۱۵۵، ۲۱۴ پ و... || سَخُنَان ۴، پ، ۲۰، ۷۹ پ [دو بار]، ۱۶۷، ۲۱۶ پ).

سِرَا/ سِرَائِي (خانه، ۱۶، ۶۰، ۸۶، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۱). اگرچه در سه جا (۱۲۰، ۱۵۵، ۱۷۰) به صورت «سَرای» نیز دارد.

سَرَزِنَش (به کسر زاء، ۲ [دو بار]، ۳).

سُوَار (متضاد پیاده، ۷۲ [سه بار]، ۷۶، ۷۷، ۷۷ [دو بار]، ۷۸، ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۹، ۲۱۹).

شِبَانُ رُوْزُ (۵۰، ۶۲ [سه بار] || شِبَانُ گَاهَانُ (۱۲۵).

شِكِستَن / شِكِستَن (به کسر کاف، بِشِکِن ۱۵۸ || بِشِکَنْدُ ۱۳۴ || بِشِکِنْد ۱۸ || بِشِکِست ۱۵۱، ۲۱۹ || بِشِکِستَنْد ۱۵۰، ۱۵۲ || بِشِکِستِي ۷۹، ۱۴۹ || شِكِست ۱۵۰ || شِكِستِگان ۶۳ || شِكِستَن ۸۳ || شِكِستَه ۴۱ || مِي بِشِکِستَنْد ۱۳۴ || مِي شِكِستَنْد ۱۳ || انْشِکِست (۱۱۴).

شِمَا (= شَمَا، به کسر شین، ۳۰ [سه بار]، ۳۱ [دو بار]، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۲ [سه بار]، ۵۳، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۷ [چند بار]، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۱). یک جا (۲) «شَمَا» دارد.

شَنَاحْتَن (مِي شَنَاحْتَنْد ۱۴ پ || مِي شَنَاسَنْد ۲۸ پ [دو بار] || خُدَاي شَنَاسَانُ ۱۳۵).

شَنِذ (به کسر باء، ۵ [دو بار]، ۵۵، ۲۱۷). در دو جا (۵ و ۷) «شَنِه» هم چند بار آمده است.

صُرْخ (صُرْخ مَوِي ۱۹۳).

غَنُوذَن (در برابر «سِنَة»، ۸۱).

فا (= با/ به، مثلاً در: «چه کردی آن امانت‌ها کی فا تو دادم») یا «خویشتن را آراسته فا ایشان نَمُوذ»، ۳، ۴، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۱۴). در شکل‌های ترکیبی چون «فازان» (با آن/ به آن، ۱۵، ۷۷، ۸۵)، «فَاَزَانِجَا» (۱۵۲) و «فَا زُو» (با او، به او، ۶۹) نیز به کار رفته است.

فَاذُوَا (در برابر «اختلاف» ۳۴ || فَاذُوَاي کردن ۵۷، ۱۴۳ || فَاذُوَا گِشتَن در برابر «تَقَلَّب» (۱۸۷). در ذیل فرهنگ‌ها به همین معنی ذیل «فادو» [با تلفظ <u>fâdow] و «فادوئی کردن» [با تلفظ fâdo?i kardan] یاد شده که هر دو برگرفته از شواهد مرتبط با

تفسیر سوراآبادی است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۵۷). در جای دیگر (همان: ۵۰۲) ذیل «فادو» یادشده اما هر دو شاهد دارای «فادوا» است.^۱

فَاوْذًا رَفْتَنَ (احتمالاً به معنای رفتن به این سوی و آن سوی یا رفت و برگشت، در: «نَتَوَانِدُ فَاوْذًا رَفْتَنَ دَرِ زَمِينِ» در ترجمه «لايستطيعون ضرباً فی الارض» [البقره: ۲۷۳]، ۹۴ر). در فرهنگنامه قرآنی برای تعبیر «ضرباً» برابر «رفتن» درج شده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۹۴۶). اصولاً یکی از وجوه معنایی ضرب، رفتن است (تفلیسی، ۱۳۸۶: ۱۷۸) و در برخی فرهنگ‌های کهن قرآنی عربی به فارسی نیز همین معنی یادشده است. بنابراین در اینجا «فَاوْذًا رَفْتَنَ» (/ فادوا رفتن) را گویا باید یک فعل مرکب در نظر بگیریم. شاید در اینجا «فَاوْذًا» ضبطی دیگر و یا تحریفی از «فَاذُوا» باشد که معمولاً با همکردهایی چون «بردن» و «شدن» و «کردن» به کار رفته (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۵۸) و معمولاً معنی رفت و برگشت یا این سوی و آن سوی رفتن از آن مراد می‌شود (صادقی، ۱۳۹۲: ۹۷-۱۰۱).

فِرَاخِ (۷۶پ، ۸۲پ، ۸۷پ، ۹۲ر، ۱۳۳پ، ۱۶۰ر || **فِرَاخِ تُوَانِ** در برابر «وُسع» ۱۰۷ر || **دَسْتِ فِرَاخِ** ۷۶ر || **فِرَاخِ كَاژ** در برابر «واسع» ۹۹پ || **فِرَاخِ دَسْتِ** ۲۰۷ر || **فِرَاخِنَايِ** ۱۵۹پ، ۱۶۰ر).

فِرَاْمُوشِ (۳۸پ، ۷۱پ، ۹۶پ، ۱۰۴پ || **فِرَاْمُوشِ كَارِي** ۱۰۷پ). **فَرُومِ** (در: «فَرُومِ دَرُوِيشِي» در برابر «المَسْكَنَةُ»؛ ۱۴۶پ [دو بار]). در جای دیگر تفسیر سوراآبادی - که در بخش موجود از نسخه ما نیست - باز «فروم درویشی» در برابر «المَسْكَنَةُ» آورده شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۳۱۴). در ذیل فرهنگ‌های فارسی واژه «فروم»، بدون ضبط مصوت‌ها، به معنی اندوه و غم یادشده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۶۷). در آنجا یک شاهد از کشف‌الاسرار نقل شده که چنین است: «ای جهودان قریظه و نصیر! پاداش این نافرمانی که کردید، شما را در دنیا نیست مگر ... گزیت از دست و غل بر گردن و زَنار بر میان و فروم بر روی» (مبیدی، ۱۳۸۲: ۲۶۱/۱). معنی یادشده در ذیل فرهنگ‌ها نیز گویا برگرفته از لغت فرس (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۳۳۹) و دیگر

۱. استاد صادقی: ضبط‌های فاذا و فاوذا به احتمال غلط است و تلفظ این کلمه fādō بوده است.

فرهنگ‌های مقتبس از آن است. در فرهنگ ریشه‌شناختی نیز واژه «فَرَم» (faram) آمده و گمانه‌هایی دربارهٔ ریشهٔ آن یاد شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۱۹). اگر «فَرُوم» نگارشی دیگر از «فرم» باشد آنگاه به استناد نسخهٔ ما باید ضبط این دومی «فَرُم» (به فتح نخست و ضمّ دوم) باشد. چنان‌که می‌دانیم ضبط واژه‌ها در لغت فرس مشخص نشده و در نسخه‌های اثر نیز در زمینهٔ صامت‌های واژه «فرم» برخی ضبط‌های متفاوت موجود است. برای نمونه در دست‌نویس کتابخانهٔ واتیکان (شمارهٔ ۲۲ فارسی، مورّخ ۷۳۳ق، ص ۱۰۶) به صورت «قرم» است (نیز نک: اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۸۴ [با اشاره به همین ضبط در نسخهٔ ایندیا آفیس]). نیز در تحریر مندرج در نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح (ش ۵۱۹۳، مورّخ ۸۶۵ق، گ ۶۳) به صورت «فِرْم» است^۱. بنابراین هم ضبط صامت‌ها و هم ضبط مصوّت‌های «فرم» در لغت فرس قطعی نیست و لذا این احتمال را هم نمی‌توان نادیده گرفت که شاید این واژه با «فروم» ارتباطی نداشته باشد. در میان فرهنگ‌هایی که ضبط مصوت‌ها را به دست می‌دهند در لسان‌الشّعرا (تألیف میانهٔ ۷۵۳-۷۹۰ق) با عبارت: «وزن غرم، به ضمّ اوّل» مشخص شده است (عاشق، ۱۳۷۴: ۲۵۷). نیز در فرهنگ جهانگیری (نگارش ۱۰۳۲ق) نیز «با اوّل و ثانی مفتوح» ضبط شده است (انجوشیرازی، ۱۳۵۹: ۱۰۷۶). در برهان قاطع (نگاشتهٔ ۱۰۶۲ق) در دو جا، یکی به صورت «فرم» [به فتح اوّل و ثانی و سکون میم] (تبریزی، ۱۳۷۶: ۱۴۶۹) و دیگری به صورت «فِرْم» [به فتح اوّل و سکون ثانی] ضبط شده است (همان: ۱۴۸۷) که این دومی نشان می‌دهد حرف دوم در برخی منابع تبریزی نیز همانند برخی نسخه‌های لغت فرس با حرف «ز/ژ» بوده است. روشن است که خود تبریزی نیز صرفاً ناقل منابعش بوده است. در فرهنگ رشیدی (نگارش ۱۰۶۴ق) «بفتحتین» ضبط شده (تنوی، ۱۸۷۵: ۱۰۰) و در فرهنگ جعفری (نگاشتهٔ قرن ۱۱ق) «فرم به وزن ارم» [یعنی: به کسر اوّل و فتح دوم] آمده است (تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۳۳۷).

۱. در نسخهٔ مجموعهٔ الفرس که بر مبنای لغت فرس تدوین شده نیز «فخم» است (صفی کحّال، ۱۳۵۶: ۱۸۸). البته در برخی از نسخه‌های کهن لغت فرس ضبط «فرم» درج شده است. مانند: نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز (شمارهٔ ۳۶۳۹، مورّخ ۷۶۶ق، ص ۳۲۷) و تحریر مندرج در سفینهٔ تبریز (نسخهٔ ۱۴۵۹۰ کتابخانهٔ مجلس، مورّخ ۷۲۱ق، گ ۳۱۱) و نسخهٔ ملک‌الکلامی (مورّخ ۸۷۷ق، گ ۷۰پ). در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ایران (شمارهٔ ۲۰۳۸۸، بی‌تا، ص ۸۷) به صورت «فرهم» است.

فَرِيَاذُ (۱۵۲، ۲۲۱) فَرِيَاذُ رَس ۱۶۲ پ فَرِيَاذُ كُنَانُ (۱۵۲، ۱۶۱).

فَرِيْفَتْن (فَرِيْفَتَه ۱۱۶ پ فَرِيْفَتْن ۱۱۷ ر || مِي فَرِيُوذ [می فریید] ۱۱۷).

ک (که، ۱۵۸، ۱۹۷). به صورت جداگانه یا پیوسته به واژه بعدش در نسخه ما و

بسیاری از دست‌نویس‌های کهن فارسی دیده می‌شود.

کارزار / کارزار / کاریزاز / کارزار، در برابر «قتال» ۴۹، ۴۹ پ [سه بار]، ۵۸ [دو بار]، ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۱۶۷، ۱۷۴ پ || کارزار کُنند بَا شَمَا، در برابر «بقاتلوکم» ۱۴۶ ر || کارزار نکرْدَنْدِي، در برابر «ما اقتتل» ۸۰ پ || کارزار [به ژ سه نقطه] ۷۵ ر || کاريزاز در برابر «قتال» ۷۵، ۱۱۴، ۱۷۴ پ || کاريزاز كَرْدَنْد ۱۸۶ پ || کاريزاز نکرْدَنْدِي (۸۰ پ). واژه «کارزار» در متون فارسی به شکل‌های گوناگون ضبط شده است (برای برخی نمونه‌ها در ترجمه‌های قرآنی از جمله: «کارزار»، «کاريزار» و «کازار»؛ نک: یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۳۳۱ و ۲۳۳۳). در تفسیر روض الجنان در ترجمه آیه ۲۴۶ سوره البقره چهار بار به صورت «کالزار» آمده است (خزائی نیشابوری، ۱۳۷۸: ۳/۳۴۶): «... چون گفتند پیغامبری را از ایشان بفرست برای ما پادشاهی تا کالزار کنیم در راه خدای؛ گفت: چنان باشد که اگر برنویسند بر شما کالزار که کالزار نکنی، گفتند چه بوده است [ما را] که کالزار نکنیم در ره خدای...». که در اینجا صورت‌های صرفی «کالزار» همانند نسخه ما در برابر صورت‌های گوناگون «قتال» آورده شده است. همچنین در جایی از دست‌نویس مجموعه رشیدیه (نسخه کتابخانه کاخ گلستان، ص ۱۲۲) از آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی به صورت «کازار» ضبط شده است: «تنگی و حصار مده موواو و را و مصاف میارای برو و کازار کی نخواهم دادن بشما آن زمین ایشان بمیراث که بیسران لوط دادم آن عور را بمیراث». این عبارت ترجمه بخشی از عهد عتیق (سفر مثنی / تثنیه)، باب دوم، بند ۹، ص ۳۳۱ از چاپ ۱۹۲۰ م برتش فارین بیبل سسیتی لندن) است: «و خداوند مرا گفت مواب را اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد چون که عار را به بنی لوط برای ملکیت داده‌ام». ضمناً در برخی ترجمه‌های قرآنی واژه «کارزار / کارزار» در برابر «بأس» یاد شده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۳۳۲). همچنین جایگاه معروف «گازرگاه» در نزدیکی هرات که در متون کهن با ضبط‌هایی چون «کازارگاه» و «گازیارگاه» (کازیارگاه) یاد شده احتمالاً با «کازار» ارتباط دارند و در نوشته‌ای جداگانه بدان پرداخته خواهد شد.

کاز/ کاژ (در عبارت: «و هـی خَاوِیةٌ عَلٰی عُرُوْشِهَا [البقره: ۲۵۹]: اٰی هـی ساقطهٔ علی سقوفها، و آن افتاده بود بر کازهای آن ویران گشته» ۸۵پ). در فرهنگ‌نامهٔ قرآنی نیز واژه «کاز»، «کاژ» و «کاج» در برابر «عرش»، «سقف» و «سَمک» نقل شده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۸۵۸، ۸۶۷، ۱۰۱۶). نیز برابره‌ای «کانک» (ظ: کازک) و «کاراک» (ظ: کازاک) در همان منبع (ص ۸۵۸ و ۱۰۱۷) یاد شده که اگر آنها را «کازک/ کاراک» تصوّر کنیم احتمالاً با واژهٔ مورد نظر ما هم‌ریشه خواهند بود (برای ضبط «کازه» نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۹۲).

کالار (کالا/ کاله، ۱۱۸ ر). این ضبط در متون دیگر هم به کار رفته است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۷۸ و ۵۱۲).

کشت (= کاشتن، در برابر «حَرث» ۸پ، ۵۴پ || کشت‌ژاژ (با ژ سه‌نقطه، در برابر «حَرث» ۶۳پ، ۱۱۵ر). البته در دو جا (ص ۶۳پ و ۶۴ر) چند بار به صورت «کشت‌زار» (به زاء) ضبط شده است.

کلید (۹پ، ۷۴پ، ۲۲۳ر [دو بار]، ۲۲۳پ [شش بار]).^۱

کُنِشت (معبد یهودیان، ۱۸۰پ، ۲۱۵پ || کُنِشت ۱۸۱ر).

کِواستَه‌ی خُرْمای (در برابر «نقیرا»، ۲۲۱پ). در فرهنگ‌نامهٔ قرآنی ذیل «نقیراً» برابرهایی مانند «کواستهٔ خرما» و «گو خرماسسته» آمده است (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۵۴۲). نیز در السامی فی الاسامی (نسخهٔ ۲۰۱۵ کتابخانهٔ جارالله، مورّخ ۶۲۷ق، گ ۱۳۵ر) آمده: «التَّقِيْرُ: كُوْبُرٌ بِشْتِ خَسْتَهٔ خرما». به قرینهٔ برابرهایی چون «چاهک پشت خستهٔ خرما» می‌توان گمان برد که جزو آغازین این نام باید «گو» به معنی «فرورفتگی» باشد (دربارهٔ «گو» نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۴۵۴). بنابراین ضبط مندرج در نسخه احتمالاً لغزش کاتب است (نیز نک: اِسْتَهٔ خُرْمَا).

کوژکاری [با ژ سه‌نقطه]، در برابر «خطا» ۱۰۷پ || کوژکاری در برابر «خطیئة» (۱ر).

کویز (= قفیز، پیمان، ۷۵پ).

گَرُو (نسخه: کَرُو ۱۰۵ر [دو بار]).

گَرَف (به ضمّ گاف، ۱۹۲پ).

۱. استاد صادقی: واژهٔ «کلید» در قم و در تاجیکستان هم با تلفظ کلید به کار می‌رود.

کُزُنْد (به ضَمّ کاف، در برابر صورت‌های «ضَرّ»، کُزُنْد ۴۱ر، ۵۷پ [دو بار]، ۶۸ر، ۶۹پ، ۱۰۵ر، ۱۴۶ر [چند بار]، ۱۴۸پ، ۱۶۰ر || کُزُنْد دَارِنْد ۱۹۸پ || کُزُنْد دَارِنْدَه ۱۹۸پ || کُزُنْدَه کِنْدَه در برابر «ضَايِن»؛ ۴پ، در همان صفحه در برابر «ما يَصْرُهم» آمده: «انجِ کُزُنْد کُنْد اِيشَان رَا»).

گَسْتِي (نسخه: گَسْتِي، در: «و این دختران در پیش من بمانند و کس دریشان رغبت نکند از گَسْتِي ایشان مگر کی ایشان را جهازی بود»، ۱۹۳پ). از ساختار عبارت برمی‌آید که «گستی» (زشتی) مدّ نظر است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۴۰۶).

گُسَيْل (نسخه: گُسَيْل ۶۶پ، ۱۵۴ر، ۱۹۱پ). در دستور دبیری عبارتی آمده که نشان می‌دهد گویا این واژه در افواه مردم به کاف تلفظ می‌شده و نویسنده اشاره کرده که بهتر است به صورت «اسیل» نوشته شود (میهنی، ۱۳۷۵: ۹). با این حال، با توجه به مسائل آواشناسی، به نظر می‌رسد که ضبط واژه به کاف درست است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۴۱۲) و لذا در حرف کاف یاد شد.

گُو (= زمین پست، نسخه: گُو ۹۰پ). نیز نک: کواسته.

گُوَنَه (= رنگ، نسخه: گُوَنَه در ترجمه «لون» ۸ر).

گِيَاه (به فتح کاف، نسخه: گِيَاهِي ۲۵پ).

گِيَلَه (= گله، نسخه: گِيَلَه ۶۷ر) در همان صفحه دو بار «گله» (کِلَه) آمده است.

مَاهَار (مهارِ شتر، ۱۸۷ر).

مُخُنْدَه (به ضَمّ میم و خاء، ۵۱ر). از متن ما برمی‌آید که جانوری موذی زیر پوست سر (ظ: شپش) مدّ نظر است. مخنده در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح میم و خاء ضبط شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۵۸۷). در برخی از متون کهن، برخی واژه‌ها یاد شده که از دیدگاه معنایی با «مخنده» هم‌سان یا بسیار نزدیک هستند. صادقی موارد مرتبط با (خجنده، خجونده، خجیدن) را در مقاله‌ای بررسی کرده‌اند (نک: صادقی، ۱۳۹۵: ۶۹-۷۵). در ذیل فرهنگ‌ها واژه «موجنده» در برابر «دَابَّة» یاد شده (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۳۳۲ و ۵۳۹) که در عین شباهت نوشتاری (موجنده/موخنده/مُخُنْدَه) نباید با واژه مورد نظر ما یکی باشد؛ زیرا طبق گزارش پژوهشگران، در منابع دیگر نیز به صورت‌های گوناگون تکرار شده است (یا حقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۷۲۴).

مُزْدَمَانَد (در برابر «میراث» ۱۸۰ پ).

مُزْد (پاداش، ۴۷ ر). البته در جایی به صورت «مُزْد» نیز آمده است (۱۲۹ ر).^۱

مُزْدَه (همه‌جا با زاء به جای ژ، ۱۲۳ پ || مُزْدکانی در برابر «بُشری» ۱۸ ر، ۱۵۶ پ || مُزْدکان دَهْنَدَه در برابر «بشیراً» ۱۹ ر || مُزْدکان [مژدگانی] ۳۲ ر، ۶۴ ر، ۱۲۳ ر، ۱۲۴ پ، ۱۲۶ پ، ۱۷۵ پ، ۱۶۳ پ و...).

مَزْکَت (مسجد، ۹۹ ر || مَزْکَتِ شُکْهُمَنْد «در برگردان «مسجد الحرام» ۲۸ ر، ۲۹ پ [دو بار]، ۵۱ پ، ۵۹ ر). جای دیگر «مشعر الحرام» را «نشانگاهی شُکْهُمَنْد» ترجمه کرده است. ضبط «مزکت» در متون کهن کمابیش رایج بوده است.

مِنْش (به کسر میم، در: خَوْشِ مِشِی ۳۳ ر، ۴۵ ر، ۱۷۶ ر، ۱۹۱ پ || دُزْ مِشِی در برابر «کُزْهًا»، ۱۳۶ ر). واژه منش در عمده فرهنگ‌ها به فتح میم است. ضبط نسخه هم‌سان با ضبط واژه در زبان پهلوی menišn است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

نَاسِیدْگِی (در: «کَارِ نَاسِیدَه»، ۹۱ ر). گویا به معنی کار تباه است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی ذیل مصدر «ناسیدن» و صفت «ناسیده» با معنای پوسیدگی و تباهی یاد شده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۳۳۶). مأخذ شاهد برای هر دو شکل نیز قصص قرآن مجید و نیز ترجمه و قصه‌های قرآن مجید هر دو برگرفته از تفسیر سوراآبادی است، ولی جز این شاهدی نیز از الابانه نقل شده که نشان می‌دهد این واژه منحصر به تفسیر سوراآبادی نیست. در فرهنگ ریشه‌شناختی نیز شاهد از قصص قرآن مجید نقل شده و موارد ریشه‌شناسی به تفصیل بیشتر بررسی شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۷۰۸). در یکی از دو شاهد ذیل فرهنگ‌های فارسی، واژه ناسیده در برابر واژه قرآنی «رمیم» به کار رفته است اما در فرهنگنامه قرآنی ذیل این واژه در هیچ‌کدام از ترجمه‌ها برابر ناسیده دیده نمی‌شود (یاحقی و دیگران، ۱۳۷۲: ۸۰۸).^۲

نَزَاذ (به فتح نون با ژ سه نقطه، در برابر «نسل» ۵۴ پ || نَزَاذِی = نژاده، اصیل با ژ سه نقطه، ۱۰ ر).

۱. استاد صادقی: تلفظ مُزْد مطابق تلفظ پهلوی این کلمه است.

۲. استاد صادقی: واژه «ناسیده» غیر از منابع اشاره شده حداقل در سه نسخه از السّامی فی الاسامی هم آمده است (فاسمی، ۱۳۶۶: ۱۵۳).

تَزَنَد (با ژ سه نقطه در همه موارد، نَزَنَد ۱۱۷ || تَزَنَدَان در برابر «اذلة» ۱۵۵ ر). اما در جایی (۱۴۶ ر) ضبط «نِزَنَدِی» (به کسر نون) در برابر «ذلة» نیز دارد.
 نِگُون (به ضمّ اول، ۱۵۶ پ || نِگُوسار ۱۵۶ پ).
 نِوِشْتَن (نِوِشْتَه ع پ || مِی نِوِشْتَنَد ع پ).
 نَهْمَارُ / نَهْمَارِی (۱۶ ر، ۲۲۱ ر).

وَالَاذُ (دیوار، ۲۱ پ). در تفسیر سوراآبادی گاهی در برابر «سور» به کار رفته است.
 وِرِیْسْتَا / وِرِیْسْتَای (در این عبارت: «كُفْتُ دَرْمَانْدِیْمَ مَا بَازِیْنِ مَرْدِ یَعْنِیْ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ - هَرُوزُ مَا رَا وِرِیْسْتَایِ دِیْگَرُ بَرْنَهْدُ وَ دَرْدِی سَرِی دِیْگَرِ آرَدُ» ۲۱۹ پ). این واژه در چاپ تفسیر سوراآبادی به صورت «وریستاد» ضبط شده است (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۲۵).
 هُزِیْنَه (به ضمّ هاء، ۵۷ پ، ۸۱ ر، ۱۱۵ پ || هُزِیْنَه کردن در برابر «انفاق» ۵۰ ر، ۸۷ پ، ۹۲ پ || هُزِیْنَه كَرْدَنْدِی در برابر «انفقوا» ۲۱۳ پ || هُزِیْنَه مِی كُنَنْد در برابر «ینفقون» ۱۶۰ ر، ۲۱۳ ر). این واژه در یک جا از ترجمه تاریخ طبری به صورت «ازینه» آمده (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۸۶) و در فارسی میانه نیز uzēnag است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۵۰).

هَنْگَام (هَنْگَام ۴۱، ۴۸ پ [دوبار]، ۶۷ پ، ۹۲ ر، ۱۱۳ ر، ۱۸۲ پ).
 هُوسِپَاس (هُوسِپَاس در برابر «شاکر» ۳۳ ر). در فارسی میانه hu-spās به معنی سپاسگزار است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۱).

هَوِیْدَا (در برابر «مبین» ۱۳ پ، ۱۵ پ، ۱۸ ر، ۳۷ پ، ۵۵ پ [دوبار]، ۵۶ ر، ۱۱۰ پ، ۱۷۴ ر، ۲۰۳ ر، ۲۱۸ پ || هَوِیْدَا در برابر «بیان»؛ ۱۶۴ پ || هَوِیْدَا نِیْهَا در برابر «بینات» ۳۳ ر، ۴۵ پ، ۵۷ ر، ۸۰ ر، ۸۰ پ، ۱۳۶ پ، ۱۴۳ پ، ۱۸۲ ر || هَوِیْدَا كُنَنْدَه در برابر «میینه»؛ ۲۰۲ پ). واژه هویدا در نسخه‌ای از جلد پنجم ترجمه تفسیر طبری (محفوظ در آستان قدس رضوی) هم با همین ضبط آمده است (نک: صادقی، ۱۳۸۶: ۲۷۱).
 یِگَانِگِی / یِگَانِکِی (یِگَانِکِی ۸۱ پ، ۱۰۰ ر، ۱۵۲ پ || یِگَانِکِی ۲۱۲ ر).

اعداد و اعداد ترتیبی

یِک (۷۷ ر [دوبار]، ۱۵۰ پ، ۱۵۳ ر، ۱۵۷ پ، ۱۹۸ ر، ۲۰۰ ر، ۲۱۲ ر || یِکِی ۶۵ ر، ۱۵۱ ر، ۲۱۰ پ، ۲۱۴ ر، ۲۱۴ پ، ۲۱۷ ر، ۲۲۲ ر || بِیْک جَا ۲۰۵ پ، ۲۰۶ ر || بِیْک راه ۱۵۲ ر)

عبارت: «دلیل بر وحدانیت وی ازان روی است کی گر دو صانع بودی، یکی گفتی من تَابَسْتَانُ آرم یکی گفتی من زَمَسْتَانُ آرم یکی بَهَارَانُ یکی تیزماه آنکه تدبیر زمین مستقیم نبودی». حرکت مفتوح ب/و در این نام و همچنین «زَمَسْتَانُ/ زَمَسْتَانُ» جالب توجه است.^۱

تیزماه (فصل پاییز، ۳۴پ). شاهد در ذیل تابستان یاد شد. در ادوار کهن در برخی مناطق رواج داشته و در لغت‌نامه دهخدا شواهد آن یاد شده است.

زَمَسْتَانُ / زَمَسْتَانُ (زَمَسْتَانُ ۳۴پ، ۱۲۲پ || زَمَسْتَانُ و زَمَسْتَانِ ۱۲۲پ).

حروف ویژه زبان فارسی (پ، چ، ژ، گ)

دو حرف «چ» و «گاف» در همه جای نسخه به صورت جیم و کاف ضبط شده است و نشانه متمایزکننده‌ای برای آنها به کار نرفته است. اما دو حرف «پ» و «ژ» در برخی واژه‌ها با سه نقطه نوشته شده که عبارتند از:

حرف پ سه نقطه: پَارَه (۷۸ر)، پَای (۷۸ر)، پَزَدَه (در تفسیر «لباس» ۴۷ر)، پَلَشْتَايَانُ (نام یک قوم، ۷۶پ)، پَنافته بودن (۹۳پ)، پَنَاویدن (در: بَارَ پِنَاوَنَدُ ۵۰پ)، پَنَد (۹۲پ [سه بار] || پِنَد ۳۱ر || پِنْدِی ۸۹ر)، پُورَنَدَر (پسرخوانده، ۲۰۵پ).

حرف ژ سه نقطه: بَزُوهِیْدَن (در: بَزُوهِیْدَن ۱۱۳ر || نَبَزُوهِیْدَن، ۱۱۳ر)، دُژْمِیْنِشِی (در برابر «کَرَهَا» ۱۳۶ر)، گَارِژَار (۷۵ر)، گَزُ (کج، ۱۲۰پ، ۲۲۴ر || کَزِی ۱۴۱پ)، کَشْتَزَاژ (۶۳پ، ۱۱۵ر)، کوژکَارِی (۱۰۷پ)، نَزَاذ (۵۴پ || نَزَاذِی ۱۰ر)، نَزَنَد (۱۱۷ر || نَزَنَدِی ۱۴۶ر || نَزَنَدَان ۱۵۵ر)، وِیژه (۱۶ر، ۲۴ر [دو بار]، ۲۶پ [دو بار]، ۴۹پ، ۹۸ر)، هَزَزَدَه (۹۶پ).

«الف» پس از «واو» در برخی واژه‌های فارسی مختوم به «واو»

در متون عربی و به ویژه مصحف‌ها در برخی واژه‌های مختوم به واو مانند «ربوا» الفی در پایان افزوده می‌شود که گویا نشانگر نوعی ویژگی تلفظی است. در نسخه متن ما این الف در پایان برخی واژه‌های فارسی افزوده شده که احتمالاً این هم نشانه یک ویژگی زبانی است

۱. استاد صادقی: واژه «تابستان» در قم نیز به فتح «ب» متداول است.

و باید بررسی شود. موارد آن در نسخه بدین قرار است:

بِگُوا (امر از گفتن، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۱۹پ)، بَهْلُوا (نسخه: بَهْلُوا، ۹، ۱۸۴پ || بَهْلُوهای، ۱۸۴پ || هَمْ بَهْلُوا ۲۱۲پ)، زَانُوا (زانو، ۲۳پ، ۱۷۲)، گیسُوا (در: دُو کِسُوا در برابر «ذوایتین» ۱۸۰)، فُرُوا (در: فُرُوا آوَزْدَنْد ۷۶پ)، نِیْرُوا (۱۵پ)، نِکُوا (نیکو، ۱پ، ۲۱پ، ۴۲، ۴۷؛ ۶۳پ، ۷۰پ، ۷۱پ، ۷۴، ۷۲۱پ، ۱۲۲، ۱۶۷پ، ۱۷۸، ۱۹۲پ، ۱۹۴، ۲۱۰، و... || نِکُوا ۱۸۷ || نِکُواکازان ۵۰پ || نِکُوا دَاشْت ۶۸ر). این واژه به صورت «نِکُو» [۲۰۳پ، ۲۱۱پ] و «نِکُوی» [۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۲پ، ۲۱۳پ، ۲۲۱پ] نیز ضبط شده است.

اما از واژه‌های عربی، این قاعده در دو واژه به کار رفته است: وَضُوا (۱۰۷پ)، رِبُوا (۷۴پ [دو بار]، ۱۰۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۱ || رِبُوا خَاوَزَه ۱۵۹ر). و در جایی (۱۵۸ر) «رِبا» هم دارد.

آنچه یاد شد گزارشی از ضبط‌های ویژه نسخه است که نسبتاً کم کاربرد بوده یا با ضبطی متفاوت در متون و لغت‌نامه‌ها ثبت شده‌اند. چنان‌که اشاره شد بخش دیگر واژه‌ها و تعبیّرات و همچنین ویژگی‌های دستوری نسخه/متن در مقاله‌ای دیگر بررسی خواهد شد.

منابع

- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹خ). لغت فرس (کتاب ...)، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: چاپخانه مجلس.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۶۵خ). لغت فرس، به کوشش فتح‌الله مجتبایی و علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۹خ). فرهنگ جهانگیری (بخش نخست: متن [جلد نخست و دوم])، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- انوری، اوحدالدین محمد (۱۳۶۴خ). دیوان انوری (۲ ج)، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶خ). برهان قاطع (۵ ج)، به کوشش دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر.

- تنوی، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی (۱۸۷۵م). فرهنگ رشیدی (ج ۲)، تصحیح مولوی ابوظاهر ذوالفقار علی مرشدآبادی و مولوی عزالدین، کلکته: بیتیست میشن پرس.
- تقلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۸۶خ). وجوه قرآن، به کوشش دکتر مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تویرکانی، محمدمقیم (۱۳۶۲خ). فرهنگ جعفری، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حاجی سیدآقایی، اکرم (۱۳۹۵خ). «در باره چهار واژه از تفسیرهای کهن: اهر، انکر/انگر، زار، پیچ»، فرهنگ نویسی، پیاپی ۱۱ [دی ماه]، ۸۱ - ۸۹.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۶خ). دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، به کوشش سلیم نیساری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳خ). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۷خ). تحفة العراقین، به کوشش علی صفری آق‌قلعه، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خزائی نیشابوری، حسین بن علی بن محمد بن احمد (۱۳۷۸خ). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی)، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ربیع (۱۳۸۹خ). علی‌نامه (سروده ۴۸۲ق)، به کوشش علیرضا بیات و ابوالفضل غلامی، تهران: میراث مکتوب.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی (۱۳۸۱ش)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران: هرمس.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰خ). «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران: انتشارات سخن، ۱۶۵ - ۱۹۸.
- _____ (۱۳۸۶خ). «نسخه ترجمه تفسیر طبری کتابخانه آستان قدس»، جشن‌نامه استاد محمدعلی موحد، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۲خ). «پژوهش‌های لغوی ۱۴-۱۶»، فرهنگ نویسی، پیاپی ۷ [دی ماه]، ۹۷ - ۱۱۳.
- _____ (۱۳۹۵خ). «پژوهش‌های لغوی ۲۸-۳۶»، فرهنگ نویسی، پیاپی ۱۱ [دی ماه]، ۵۷ - ۷۹.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۳۹۲خ). «حقایق در اخلاق دینی و عرفانی»، گزارش میراث، پیاپی ۶۰ و ۶۱ [آذر - اسفند]، ۵ - ۱۳.

- _____ (۱۳۹۳خ). «فرهنگ کهن عربی به فارسی در مجموعهٔ ۶۷۸۸ کتابخانهٔ مجلس»، آینهٔ میراث، پیاپی ۵۴ [بهار و تابستان]، ۲۱۵ - ۲۳۰.
- _____ (۱۳۹۵خ). اشعار فارسی پراکنده در متون تا سال ۷۰۰ هجری (۲ ج)، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
- صفی کحّال، ابوالعلا عبدالمؤمن جاروتی (۱۳۵۶). فرهنگ مجموعهٔ الفرس، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عاشق (۱۳۷۴خ). فرهنگ لسان الشعراء، به کوشش نذیر احمد، دهلی نو: انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶خ). شاهنامه (دفتر هفتم)، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قاسمی، مسعود (۱۳۶۶خ). «فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی»، زیانسناسی، شماره‌های ۱ و ۲، ۱۴۱ - ۱۵۸.
- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی (۱۳۵۵خ). به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۸خ). «نسخه‌های خطی مشکول فارسی و ارزش آنها»، سایه به سایه (دفتر مقاله‌ها و رساله‌ها)، تهران: نشر گفتار، ۴۴۳-۴۵۲.
- متینی، جلال (۱۳۴۶خ). «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۳، ش ۲ و ۳، پیاپی ۱۰ و ۱۱ [تابستان و پاییز]، ۱۵۹-۲۰۶.
- _____ (۱۳۴۷خ). «تحوّل رسم‌الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۴، ش ۳، پیاپی ۱۵ [پاییز]، ۱۳۵-۱۶۲.
- _____ (۱۳۵۰خ). «تحوّل تلفّظ کلمات فارسی در دورهٔ اسلامی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۷، ش ۳، پیاپی ۲۶ [تابستان]، ۲۵۱-۲۸۳.
- _____ (۱۳۵۱خ). «تلفّظ و ضبط‌های مختلف یکی از نشانه‌های نادر استفهام در فارسی؛ او = ا = و = O»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۸، ش ۱، پیاپی ۲۹ [بهار]، ۱۸۴-۱۹۲.
- مکنزی، د. ن. (۱۳۷۳خ). فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمهٔ مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۲خ). کشف الاسرار و عدة الابرار (۱۰ ج)، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میهنی، محمد بن عبدخالق (۱۳۷۵خ). دستور دبیری، به کوشش سیدعلی رضوی بهابادی، یزد: انتشارات بهاباد.

- نخجوانی، شمس‌الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه (۱۳۵۵). صحاح الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، ابوحفص محمد بن عمر (۱۳۶۷خ). تفسیر نسفی، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران: انتشارات سروش.
- نیشابوری، ابوبکر عتیق (۱۳۸۰خ). تفسیر سورآبادی (تفسیرالتفاسیر)، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- یاحقی و دیگران (۱۳۷۴). فرهنگنامه قرآنی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

